

نگاهی به شعر معاصر

اثر هنری حرکتی است از مرئی به نامرئی و از عادت به عادت شکنی. این مفهوم، بنیاد اندیشه‌آشنایی زدایی^(۱) یا بیگانه سازی را تشکیل می‌دهد که اول بار «شکلوفسکی» نظریه پرداز معروف آن را ارائه داد. به اعتقاد او هنر قاعده‌های آشنا و ساختارهای به ظاهر ماندگار واقعیت را دگرگون می‌کند، عادت‌ها را تغییر می‌دهد و هر چیز آشنا را برای ذهن بیگانه می‌سازد. این عادت شکنی گوهر اصلی و پایدار هنر است.^(۲) پیداست که چنین تحوکی نمی‌تواند به ساده‌گزینی در هنر منتهی شود. هدف ادبیات ساختن دنیایی دیگر است؛ دنیایی پیچیده‌تر، زیباتر و شگفت‌انگیزتر؛ دنیایی که خیال در آن به پرواز در می‌آید و قوه تفکر به حرکت وا داشته می‌شود و شگفتی می‌آفریند.

شعر یکی از شاخه‌های ادبیات است. ما در شعر با خیال سر و کار داریم و خیال از منطق عادی گفتار و اندیشه محض منطقی سرچشمه نگرفته است.

دکتر شفیع کدکنی می‌نویسد: «دید ویژه شاعر در لحظه بیداری در برابر نوعی ارتباط میان طبیعت و انسان، ما را به جهانی دیگر می‌کشاند. جهانی که تازگی دارد و با این که اجزای آن عادی، ساده و در دسترس

همه کس هست، نوع ترکیب آن یعنی طرز پیوند برقرار کردن شاعر میان انسان و طبیعت چیزی است تازه و پرداخته تخیل او. تصرف ذهن شاعر در مفاهیم عادی و ارتباطات زندگی انسان با طبیعت، طبیعت با طبیعت، حاصل نوعی بیداری اوست در برابر درک این ارتباطات. هر گوشه‌ای از زندگی انسان با گوشه‌ای از طبیعت هزاران هزار پیوند دارد که از این همه پیوندهای گوناگون ذهن شاعر گاه یکی را احساس می‌کند و در برابر آن بیدار می‌شود و حاصل این بیداری خود را به ما نشان می‌دهد. شعر زاده این کوشش شاعر است برای نمایش درک او از نسبت‌های میان انسان و طبیعت یا طبیعت و انسان یا انسان و انسان.»^(۳)

از آن جا که در قرن حاضر، زندگی بشر بنیادی دیگر گرفت و همه اشکال و مفاهیم، صبغه و معنایی تازه یافت، هنر و ادب نیز ناگزیر از پذیرش شکل و محتوایی جدید شد.

تحولات سریع و همه جانبه این عصر و دگرگونی ارزش‌ها و معیارهای متعارف، ایجاب می‌کرد که شاعر زمانه ما، در کالبدی جدید فرو رود، موقعیت خود را درک کند و با دید انسان امروز به جهان

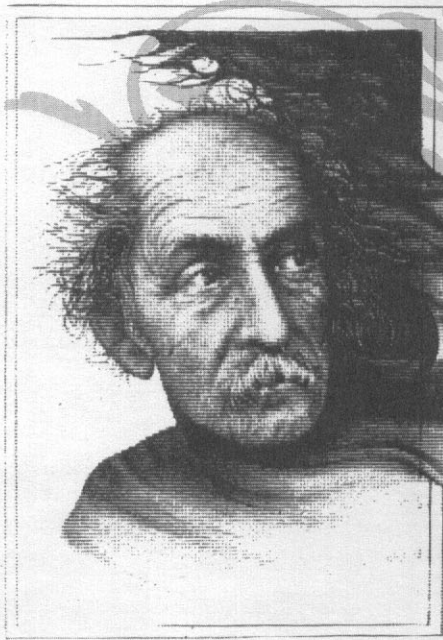
بنگرد و با زبان او سخن بگوید.

شاعر امروز فراغت و حوصله اسلاف خود را ندارد و به یک چشم انداز بیش از زمانی کوتاه نمی‌تواند بنگرد. چه این چشم انداز گوشه‌ای از جهانی است که در احوال متغیر و متبدل خویش هر روز چهره‌ای جدید از خود نشان می‌دهد و جلوه‌ای نورانی را می‌نمایاند.

بنابراین، طبیعی است که شعر نو هم از نظر قالب و محتوا و هم از لحاظ بافت زبان و نحوه بیان و هم به سبب «دید» و «ساختمان» خاص خود با شعر کهن تفاوت‌هایی داشته باشد. اصول و مبانی شعر امروز را می‌توان تحت عنوان‌های زیر مورد بررسی قرار داد:

۱- اصل کوتاه و بلندی مصرع‌ها

در شعر نو تساوی طولی مصرع‌ها شرط نیست و به اقتضای معنی و مفهوم کلام، مصرع‌ها کوتاه و بلند می‌شوند. با رعایت این اصل، شعرهای نو امروز دارای «وزن نیمایی» (مانند شعرهای م. امید)، «وزن حسی» (مانند بعضی از شعرهای م. آزاد) یا «وزن آهنگین» (برخی شعرهای احمد شاملو) هستند یا «بی‌وزن» اند (اشعار احمد رضا احمدی).



۲- اصل آزادی تخیل

شعر نو حاصل آزادی تخیل و رهایی ذهن هاست و هیچ یک از قراردادهای شعر قدیم را نمی پذیرد؛ زیرا اگر بپذیرد، ادعای نوگرایی نمی تواند داشت.

یکی از اصول شعر نو، انحراف از قراردادهای و رهایی از قیدهاست. این گونه شعر صرفاً بر اساس تخیل آزاد و اندیشه ناب سروده می شود.

۳- اصل شعریت

شعر نو شعر خیال و تصویر است. اصلی که شعر بودن یک شعر بیش از هر چیز به اعتبار آن مشخص می شود؛ بنابراین، پیش شاعر امروز برخلاف شاعران قدیم، پیش از این که به «سخنوری» بیندیشد، به نفس و جوهر شعر می اندیشد که حاصل جوشش های ذهن و دور پروازی های خیال اوست. قافیه در نظر او صرفاً نوعی پایان بندی «بند» های شعر به حساب می آید و در حکم زنگی است که وقتی طنین آن به گوش می رسد، ذهن برای ورود به فضای بند بعد اعلام آمادگی می کند.

۴- اصل ساختن

شعر امروز شعر هماهنگی و تناسب و

وحدت کلمه ها و سطرها و بندهاست و تنها شاعرانی که دارای ذهنیتی متشکل هستند، به ایجاد این فضا توفیق خواهند یافت. حال آن که در شعر قدیم، این اصل اغلب تنها در محدوده یک بیت مصداق می یابد.

۵- اصل زبان و بیان

شعر امروز شعری است با زبان و بیانی متفاوت و از نظر زبان و بیان با شعر قدیم از چند جهت تفاوت دارد:

الف: توجه به زبان معمول: زبان به عنوان وسیله در شعر امروز بیش تر همان زبان معمول و متداول روزگار ماست نه زبان فخم و استوار شعر گذشته فارسی.

ب: توجه به حذف ادات: در شعر امروز، ادات مختلف (تشبیه، تعلیل و...) کم تر به کار گرفته می شوند؛ مانند نمونه زیر:

و یک بار هم در بیابان کاشان هوا ابر شد
و باران تندی گرفت
و سردم شد، آن وقت در پشت یک سنگ
اجاق شقایق مرا گرم کرد. (۴)

پ: توجه به دخالت در دستور زبان: در شعر امروز، گاه به ترکیب هایی برمی خوریم که به نظر غریب می آیند و

تصور می شود که شاعران نوپرداز برای ساختن آن ها از چارچوب دستوری زبان تجاوز کرده اند. در صورتی که چنین نیست و این تصرفات با توجه به تعریف و جوهر شعر و تصاویر تازه شعر امروز در عرصه زبان صورت می گیرد و امکانات زبان شعر را هر چه بیش تر توسعه می بخشد. برای مثال، ترکیب هایی از این قبیل در شعر امروز فراوان دیده می شود: «سرد سکوت، روزگار آلود، باغ بی برگگی» (۵)، «دریاچه های باد، دانش سکوت، خطوط سبز تخیل» (۶)، «رنجابه، مرده آباد، اخمناک» (۷)، «مرغ معما، آگاهی آب، ادراک منور» (۸).

۶- اصل ابهام و ایجاز:

ابهام در شعر امروز با مفهوم ابهام در شعر قدیم - جز در موارد استثنایی - بسیار متفاوت است. ابهام و تعقید در بیش تر آثار شاعران قدیم، در نفس و جوهر شعر نیست و به عوامل و علل صوری بسیاری بستگی دارد که مهم ترین آن ها عبارت اند از: اشتغال بر لغات مشکل و مهجور، به هم خوردن اجزای کلام از نظر نحوی، تظاهر به تسلط بر علوم و فنون عصر، توجه بیش از حد به صنایع بدیعی و بالاخره اعمال



ریزه کاری های شیوه هنری . اما
ابهام در دو عرصه شعر معاصر
تجلی می کند :
نخست : به لحاظ روابط تصویری در
شعر امروز

شاعران امروز می خواهند با نفوذ به
دنیهایی که زیر پرده های عادات ما
خفته اند و توصیف آن ها ، فضایی جدید
را با روابطی دیگر پیش چشم خواننده شعر
خویش بگذارند . این بر خواننده است که
با کشف کلیدی که در عمق این روابط
نهفته است ، راه ورود به فضای شعر را
بیابد ؛ مثلاً ، وقتی با این بند از یک شعر
امروز روبه رو می شود :

تاریک شبان بی شبگیر
رودی است سیاه

رودی است فرورونده در مرداب
من شب را قطره قطره می نوشم .^(۹)

پس از خواندن آخرین مصرع ، به
کلید شعر که همان یگانگی «مرداب» و
«من» شاعر است ، دست می یابد .
دوم : به لحاظ خصوصیت زبان و ویژگی
بیان

شعر امروز به زبانی دست یافته است
که با توجه به عدول منطقی از قواعد
نحوی زبان و حذف بسیاری از زواید و
دست یابی به شیوه های بیانی جدید ، بر
اساس «ایجاز» تحول می یابد و شکل
می گیرد . همین ایجاز دنیایی از اندیشه
شعری را در شعری یا بندی یا حتی سطری
جای می دهد و خود به خود کافی است
تا شعر امروز به سوی ابهام سوق یابد .

۷- اصل موضوع و قالب

الف : قالب شعر نو : شعر معاصر از

زمان

سرایش «افسانه» تا به

امروز در چهار قالب مختلف : نوعی

ترکیب بند ، شعر نیمایی ، چارپاره و شعر
سپید یابی وزن ، جریان یافته و به پیش آمده
است . در کنار این چهار قالب اصلی چه
بسا شاعران نوپرداز که از میان قالب های
کهن ، به دو قالب مثنوی و غزل نیز بیش و
کم دل بستند و هر کدام در شیوه خاص خود
تازه ترین شعرها را سرودند .

ب : موضوع شعر امروز : شاعران
امروز کم تر به موضوعات مختلف و از
پیش اندیشیده ، توجه دارند . اینان همواره
بر اساس ذهنیات و تفکرات خود و به عنوان
یک انسان آگاه از گرفتاری های امروز شعر
می گویند . شعری که فقط یک موضوع دارد
و آن تصویر انسان امروز با همه روحیات
و حالات متفاوت اوست . به عبارت
کوتاه تر ، موضوع شعر شاعر امروز ،
«زندگی» است .

عناصر اصلی شعر

عناصر اصلی تشکیل دهنده یک شعر
خوب : عاطفه ، تخیل ، زبان ، آهنگ و
موسیقی شعر است . از در هم تنیدگی این
عناصر و هماهنگی بین فرم و محتوا ،
مصدق واقعی شعر تحقق می یابد .

۱- عاطفه : منظور از عاطفه حالت

اندوه ، شادی ، یأس ، امید ، ... و حیرت
و اعجابی است که حوادث عینی یا ذهنی ،
در ذهن شاعر ایجاد می کند و وی
می کوشد که این حالت ها و تأثرات
ناشی از رویدادها را آن چنان که خود
تجربه کرده است ، به دیگران هم
منتقل کند . در مورد عاطفه ، عمومی و
خصوصی بودن آن را باید در نظر گرفت .
اگر موضوعی ناچیز و خصوصی زمینه
معنوی شعر یعنی عاطفه را برانگیزد ،
ارزش شعر از نظر عاطفی تقریباً هیچ است
اما تأثر ناشی از یک واقعه مهم اجتماعی
و همگانی یا موضوعی جاودانی مثل عشق
و مرگ می تواند زمینه ای مطلوب برای
ظهور و آفرینش شعر باشد .

۲- تخیل : تخیل و صورت های

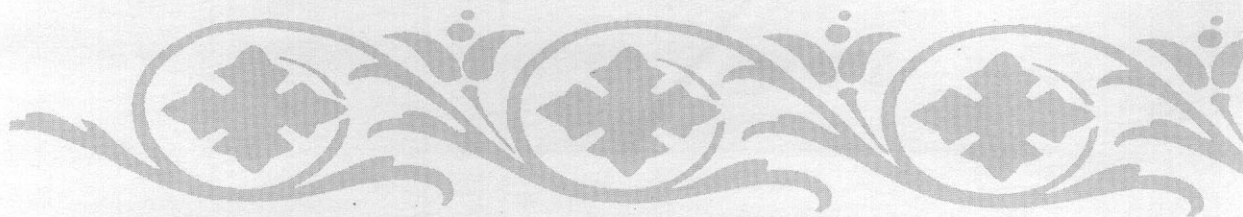
مختلف خیال ، ابزار انتقال تجربه های
عاطفی است . عواطفی چون غم ،
شادی ، نفرت ، انزجار ، یأس و امید در
همه انسان ها به وجود می آید . اگر چه
حساسیت افراد ، در تأثیرپذیری از
رویدادها متفاوت است اما فقط هنرمندان
و از جمله شاعران قادر به بیان این عواطف
و احساسات هستند . این عواطف در شعر
به کمک خیال و صورت های گوناگون آن
(تشبیه و مجاز و استعاره و کنایه و فروع
آن ها) بیان می شود .

خیال یعنی تصرف ذهنی شاعر در

طبیعت و سعی او در برقراری نسبت میان
انسان و طبیعت ، عنصر معنوی و جوهر
اصلی شعر است .

۳- زبان : زبان برای شاعر وسیله بیان

مافی الضمیر است . آنچه به خیال های
شاعر شکل می دهد و اندیشه ها و ذهنیات
و تخیلات او را صبغه مادی می بخشد ،



ما بر می گردد - که شالوده افکار و اعتقادات مردم و اصولاً دید آن‌ها را نسبت به همه چیز تغییر داده است - و از سوی دیگر، مربوط به تجربه شخصی خود شاعر و دقت نظر او در اشیا و امور است و از تخیل نیرومندی بر می خیزد که میان اشیا و امور به ظاهر دور از هم رابطه و مناسبت برقرار می کند. اینک به نمونه‌هایی از تشبیه در شعر معاصر نگاه می کنیم:

لرزید بر لبانش لبخندی
چون رقص آب بر سقف
از انعکاس تابش خورشید^(۱۱)

کلیدی در قفل در زندان چرخیده است. زندانی محکوم به اعدام، صدای چرخیدن کلید را در قفل شنیده است و دریافته که ساعت اعدام فرارسیده است. لبخندی بر لبانش می لرزد، لرزشی چون رقص آب بر سقف، از انعکاس تابش



در شعر معاصر، تشبیه است. چنان که می دانیم تشبیه مانند کردن پدیده‌ای به پدیده دیگر است، به شرطی که بین آن دو، ویژگی یا صفتی مشترک باشد. گاهی این ویژگی پذیرفتنی و گاهی ادعایی و مبالغه آمیز است.

در این جا قصد آن نیست که انواع تشبیه را بدان سان که در کتاب‌های قدیمی علم بیان و نقد شعر، با طول و تفصیل آمده است، در شعر امروز مورد بررسی قرار دهیم. تنها می کوشیم که بعضی ویژگی‌های برجسته تشبیه را در شعر معاصر نشان دهیم.

تشبیه به طور کلی از نظر شکل ظاهری یا کامل و گسترده است یا به صورت ترکیب اضافی که از افزودن «مشبه به» به «مشبه» حاصل می شود. در تشبیه گسترده یا صریح هر چهار رکن تشبیه یعنی مشبه، مشبه به، ادات تشبیه و وجه شبه ذکر می شود. در تشبیه بلیغ، ادات تشبیه یا وجه شبه یا هر دو حذف می شود.

در شعر معاصر، تشبیه به صورت صریح و بلیغ، فراوان وجود دارد و می توان شعر امروز را از این نظر، غنی و پر بار دانست.

مهم ترین خصیصه‌ای که در تشبیهات شعر معاصر جلب نظر می کند، تازگی آن‌هاست. کم تر تشبیهی را می توان در مجموعه‌های شعر نو پیدا کرد که حاکی از دیدی نو نسبت به اشیا و کشف روابطی تازه در میان آن‌ها

نباشد. تازگی تصویرها از یک طرف به دگرگونی کلی زندگی در عصر

زبان است. نقش زبان در شعر بسیار مهم است؛ به گونه‌ای که خود، بخشی از شعر تلقی می شود. شاعر هنرمند و آگاه و آشنا به فرهنگ گذشته و حال، می تواند بهترین کلمه را در بهترین موقعیت در شعر خود بنشانند. بر خورداری از شناخت درست آهنگ و طنین، ظرفیت تاریخی و عاطفی و ذات و سرشت کلمات از ویژگی‌های شاعران بزرگ است.

۴- موسیقی و آهنگ: چهارمین عنصری که در شعر باید به آن توجه داشت، موسیقی و آهنگ شعر است. منظور از موسیقی و آهنگ شعر، تنها وزن عروضی و وزن آزاد نیمايي نیست. موسیقی شعر ممکن است با آوردن قافیه و ردیف در آخر مصرع‌ها به وجود آید که خود موجود نوعی موسیقی کناری است. نیز ممکن است بافت کلمات و هماهنگی آن‌ها و هم خوانی صامت‌ها و مصوت‌ها در درون شعر آن را ایجاد کند که در این صورت «موسیقی داخلی» نامیده می شود. شعر خوب و متعالی از این خصیصه نیز در کنار سایر خصوصیات شعری بهره مند است.

* * *

در این نوشتار، از بین عناصر چهارگانه شعر یعنی عاطفه، تخیل زبان و موسیقی تنها به عنصر «تخیل» می پردازیم و بعضی صور خیال از جمله تشبیه، استعاره، تشخیص^(۱۲) و جاندار انگاری^(۱۳) را در ادبیات معاصر بررسی می کنیم:

الف: تشبیه

یکی از جلوه‌های برجسته صور خیال

خورشید. این، تصویری بسیار پرمعنی، موجز و رساست. لیخند محکوم در آن لحظه خاص از چیست؟ لبخندی است به زندگی؟ به مرگ؟ به بی‌اعتباری دنیا؟ به شکست؟ به پیروزی نهفته در بطن شکست؟ حدس‌های بسیاری می‌توان زد و در عین حال می‌توان ترس مبهم محکوم را از کلمه «لرزید» دریافت.

مشبه به شاید تا حدی معنی این لبخند را روشن کند: لرزش لبخند بر لب محکوم، مثل رقص آب بر سقف از هر واقعیتی عاری است و سراب را یادآوری می‌کند. از سوی دیگر، این لبخند می‌تواند نمایی از اعتقاد به روشنی خورشید و صافی و صداقت آب باشد که حتی در لحظه زوال زندگی نیز چگونه زیستن را تفسیر می‌کند.

در شعر زیر، تشبیه «فکِ مرد» به «صخره‌های پر خزه» تشبیهی زیبا و در عین حال دقیق است:

در قلب نیمروز
از کوره راه غرب رسیدند چند مرد ...
خورشید جست و جو
در چشم هایشان متلائی بود
و فکشان، عبوس
با صخره‌های پُر خزه می‌مانست (۱۳)

گاهی دو سوی تشبیه - به دلیل تجربه‌های فراوانی که خواننده شعر فارسی از برقراری پیوند میان آن دو در ذهن دارد - بسیار آشناست اما شاعر به آن دو از زاویه مخصوصی نگریسته و به مقتضای موضوع، وجه شباهتی تازه میان آن‌ها کشف کرده است که در عین رسایی و زیبایی، تازه و بدیع به نظر می‌رسد:

نازلی سخن نگفت

چو خورشید

از تیرگی بر آمد و در خون
نشست و رفت (۱۴)

«از تیرگی بر آمدن، در خون نشستن و رفتن» وجه شباهتی است میان زندگی و مرگ یک انسان و خورشید، که وضع مشبه را کاملاً روشن می‌کند. حتی این که کجا و چگونه متولد شده و زندگی کرده و چگونه رفته است و همین‌طور است تشبیه دیگری که بلافاصله بعد از این تشبیه و با حذف ادات تشبیه آمده است:

نازلی سخن نگفت

نازلی ستاره بود

یک دم در این ظلام درخشید و جست و رفت ... (۱۵)

گاهی تشبیه نتیجه در هم آمیختن دو حس است؛ یعنی وجه شبه میان دو چیز است که هر یک از آن دو با حسی جداگانه احساس می‌شوند؛ مثلاً میان یک شیء حس شدنی با حس شنوایی و شیء دیگری که با حس بینایی احساس می‌شود، رابطه شباهت برقرار شده است:



و ضجه‌های من
چون طوفانِ ملخ
مزرع همه شادی‌هایم را خشکاند (۱۶)

هم چنین است نمونه زیر:
چون دشنه‌ای

صدایم را به بلور آسمان می‌کشم (۱۷)
و لای لای مادران

بر گاهواره‌های جنبانِ افسانه

پرپر شد (۱۸)

در این تصویر «لای لای مادران»

چیزی است که حس شنوایی آن را در

می‌یابد اما از فعل «پرپر شدن» که به آن

نسبت داده شده است، ذهن متوجه گل

می‌شود و تناسب «گل» با «لای لای

مادران» را درک می‌کند.

تشبیه در شعر فروغ فرخزاد نیز

تشخیصی چشم‌گیر دارد. وجه شبه‌ها

همه تازه و بکر و خیال‌انگیز است. به ویژه

آن‌جا که علی‌رغم تئوری تشبیه،

محسوس را به معقول تشبیه می‌کند:

من مثل حس گمشدگی

وحشت آورم (۱۹)

من: مشبه به محسوس و معقول

حس گمشدگی: مشبه به معقول

وحشت آور بودن: وجه شبه

ای سرایپایت سبز

دست‌هایت را چون

خاطره‌ای سوزان

در دستان عاشق من بگذار (۲۰)

دست‌ها: مشبه محسوس

خاطره‌ای سوزان: مشبه به معقول

وجه شبه: علاوه بر گرمی و داغی،



ب : استعاره

کاربرد استعاره در ادبیات معاصر چشم گیر است و تشخیص خاصی دارد. همان طور که می دانیم، استعاره نوعی مجاز است که بین معنای حقیقی و مجازی آن علاقه مشابهت وجود دارد؛ به عبارت دیگر، ژرف ساخت هر استعاره ای یک جمله تشبیهی است که پس از فشرده و خلاصه شدن به صورت استعاره در می آید. استعاره در شعر امروز از بار عاطفی و تخیلی سرشاری برخوردار است و همین غنای عاطفی و تخیلی در رمز آمیز کردن فضای خاص شعر، نقش مؤثری ایفا می کند. در این فضا کلمات، معنی یک بعدی و متداولی را که در نثر دارند، فرو می نهند و از بار عاطفی و معنوی بیش تری برخوردار می شوند. استعاره با به وجود آوردن چنین فضایی در شعر، دروازه های امکان را به روی تعبیرات گوناگون و از زوایای مختلف می گشاید.

این جاست که ذهن برای رسیدن از ظاهر به باطن و از مجاز به حقیقت، باید دست به تلاشی دامنه دار بزند. البته ذهن هایی که به آسان یابی خو گرفته اند و به تلاش و کندوکاو عادت نکرده اند، معمولاً از خواندن چنین اشعاری طرفی نمی بندند. به چند نمونه از استعاره های نو در ادبیات معاصر اشاره می کنیم:

به نو کردن ماه

بر بام شدم

با عقیق و سبزه و آینه

داسی سرد بر آسمان گذشت

که پرواز کبوتر ممنوع است^(۲۸)

من به او گفتم:
زندگانی سیبی است گاز باید زد با پوست^(۲۲)
زندگانی: مشبه

سیب: مشبه به ← تشبیه معقول به محسوس

وجه شبه نیز ذکر شده است: با پوست گاز زدن کنایه از چشم پوشی کردن، سخت نگرقتن، به سادگی پذیرفتن مسائل و لذت بردن است.

خواهم آمد
پیش اسبان، گاو،
علف سبز نوازش
خواهم ریخت^(۲۵)

نوازش از نظر خوشی و نرمی و لطافت به علف تازه و سبز تشبیه شده است.

چای را خورديم روی سبزه زار ميز^(۲۶)

ميز بارومیزی سبز و گلدار (یا چون در باغ قرار گرفته) به سبزه زار تشبیه شده است.

یا در این مصرع:

«مرتع ادراک، خرم بود»^(۲۷)

ادراک به دلیل تازگی و طراوت به مرتع تشبیه شده است.

احاطه نیز هست. دست، دست را فرا می گیرد، هم چنان که خاطره ذهن و وجود را.

اضافه تشبیهی نیز در شعر فروغ فراوان به چشم می خورد:

تنم به پیلۀ تنهایم
نمی گنجید^(۲۱)

تنهایی: مشبه معقول

پیله: مشبه به محسوس

در برگیرندگی (احاطه) و تنیدن (زیاد شدن) وجه شبه است.

در غارهای تنهایی

بیهودگی به دنیا آمد^(۲۲)

نمونه هایی از اشعار سهراب سپهری را نیز مطالعه می کنیم تا دریابیم که در نگرش شاعران معاصر به جهان درون و بیرون تغییری ایجاد شده و لاجرم تغییر سبک صورت گرفته است. در شعر سپهری هیچ کدام از تشبیهات و استعارات کهنه نیست و در ادبیات فارسی سابقه و نظیری ندارد. به خصوص این که او عواطف جدیدی را با تشبیه، محسوس و قابل درک کرده است.

مثلاً می گوید:

به سراغ من اگر می آیی

نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی من^(۲۳)

تنهایی از فرط رقت و لطافت و گران بها بودن و آسیب پذیری به چینی تشبیه شده است.

مادرم صبحی می گفت: موسم دلگیری

است

در این شعر «داس سرد» استعاره از «هلال ماه» است.

آه بگذاریدم! بگذاریدم
اگر مرگ

همه آن لحظه آشناست که ساعت سرخ
از تپش باز می ماند
و شمعی - که به رهگذار باد -
میان بودن و نبودن
درنگی نمی کند ... (۲۹)

«ساعت سرخ» استعاره از قلب است.

و سوگواران دراز گیسو بر دو جانب رود
یاد آور کدام خاطره

هستند؟ (۳۰)

سوگواران دراز گیسو، استعاره از
درختان بید مجنون است.

ای یار؛ ای یگانه ترین یار «آن شراب
مگر چند ساله بود؟» (۳۱)

شراب استعاره از عشق و محبت است.



و زخم های من همه از عشق است

از عشق، عشق، عشق

من این جزیره سرگردان را

از انقلاب اقیانوس

و انفجار کوه گذر داده ام (۳۲)

«جزیره سرگردان» استعاره از دل و وجود

شاعر که پناهگاه عشق است.

ما حقیقت را در باغچه پیدا کردیم

در نگاه شرم آگین گلی گمنام

و بقا را در یک لحظه نامحدود

که دو خورشید به هم خیره شدند (۳۳)

«دو خورشید» استعاره مصرحه مجرده از

دو چشم است (وجه شبه، گردی و سرخی

و نور).

کدام قلّه، کدام اوج؟

مگر تمامی این راه های پیچاپیچ

در آن دهان سرد مکنده

به نقطه تلاقی و پایان نمی رسند؟ (۳۴)

«دهان سرد مکنده» استعاره مصرحه

مطلقه از گور است.

مادرم آن پایین

استکان ها را در خاطره شط

می شست (۳۵)

«شط» استعاره از عمر و زندگی است:

یعنی مادرم را می دیدم که زندگی عادی خود

را در مرور خاطرات گذشته ادامه می دهد.

مثل یک ساختمان لب دریا

نگرانم به کشش های بلند ابدی (۳۶)

«کشش های بلند ابدی» استعاره از موج

و مدّ دریاست.

پ: تشخیص

تشخیص یا شخصیت انسانی بخشیدن

به موجودات بی جان، نوعی استعاره مکنیه

است که مشابه به محذوف آن انسان

می باشد.

در بیش تر شعرهای معاصر افعال،

صفات و عواطف انسانی، به عناصر و

موجودات طبیعی و مفاهیم انتزاعی و ذهنی

نسبت داده شده است. از این رهگذر، در

فضای شعر امروز شور و نشاط و حرکت

موج می زند. ایجاد فضایی از این دست،

نتیجه رسوخ و نفوذ در کنه و ذات اشیا و

امور و احساس یگانگی با آن هاست. در

این جاست که عقل از پیدا کردن روابط

ظاهری و منطقی در میان اشیا دست

بر می دارد و قوه خیال، مخفی ترین انرژی

روح را به حرکت در می آورد تا در ماورای

واقعیت های ظاهری، به حقیقت های

پوشیده دست یابد.

تشخیص در شعر گذشته فارسی از نظر

گسترده گی و تنوع با نمونه های شعر معاصر

قابل قیاس نیست. در ادبیات قدیم ایران -

چه در نظم و چه در نثرهای مصنوع -

تشخیص بیش تر با افزودن یکی از اعضای

انسان یا دیگر موجودات جاندار به یک

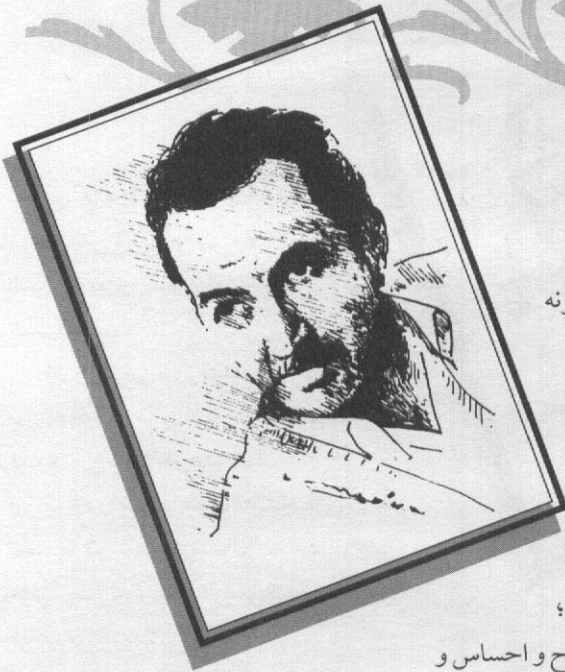
شیء محسوس یا یک مفهوم ذهنی و غیر

محسوس حاصل می شد و معمولاً در طول

یک یا دو بیت، پایان می یافت و کم تر به

صورت تفصیلی نمونه داشت. در شعر

معاصر، تشخیص صورت غالب تصویر



پشت دریاها شهری است
 که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است
 بام‌ها جای کبوترهایی است
 که به فواره هوش بشری می‌نگرند^(۴۱)

شخصیت بخشی به مفاهیم انتزاعی نیز
 یکی از نکاتی است که شاعر معاصر به آن
 توجه دارد. تا آن جا که به «تنهایی»،
 «شوق»، «حس» و «فکر» و ... شخصیت
 انسانی می‌بخشد.

گاهی تنهایی صورتش را به پس پنجره
 می‌چسباند
 شوق می‌آمد، دست در گردن حس
 می‌انداخت
 فکر بازی می‌کرد^(۴۲)

ت: «آنیسم» یا جاندارانگاری
 «آنیسم» ریشه در باورهای باستانی و
 جهان بینی اسطوره‌ای دارد و بر اساس آن همه
 پدیده‌های هستی - از کوه و دریا گرفته تا باد و
 ماه و خورشید - همه جاندار هستند و حس و
 حرکت و زندگی در همه چیز جریان دارد.
 جاندارانگاری خاص شعر شاعران نوپرداز

و کنار تو
 در پس پنجره بنشیند
 او به دست سپید بیمار گونه
 دست پیر تو را
 و غروب
 بال سیاهش را ...^(۳۸)

در این جا «اندوه»
 یک حالت عاطفی و
 یک مفهوم انتزاعی نیست؛

موجودی است با جسم و روح و احساس و
 عاطفه؛ سایه دارد، راه می‌رود، می‌نشیند
 و ... در این جا اندوه را به واسطه کلام
 نمی‌شناسیم، بلکه آن را تماشا می‌کنیم. او
 «ما» می‌شود و ما «او» می‌شویم و بی‌اراده
 در فضایی قدم می‌گذاریم که شرایط خود را
 بر ما تحمیل می‌کند. تحت تأثیر این فضا
 صمیمانه دست به تجربه‌ای می‌زنیم که
 روزگاری شاعر با آن دست و پنجه نرم کرده
 است.

در شعر معاصر تشخیص به
 صورت‌های گوناگون رخ می‌نماید؛
 گاهی فقط با نسبت دادن یکی از عواطف
 انسانی به موجود بی‌جان طبیعی ایجاد
 می‌شود:

دریا
 به جرعه‌ای که تو از چاه خورده‌ای
 حسادت می‌کند^(۳۹)

گاه افعال و عواطف انسانی به حیوانات
 نسبت داده می‌شود:

و به هنگامی که مرغان مهاجر
 در دریاچه ماهتاب پارو می‌کشند
 خوشارها کردن و رفتن^(۴۰)
 یا:

است و گسترده‌گی و غنایی فوق العاده دارد.
 به قطعه زیر که در آن «تابستان» اعمال
 و افعال انسان را انجام می‌دهد و صفات
 انسان را پذیرفته است، دقت کنید:

غبار آلود و خسته
 از راه دراز خویش
 تابستان پیر
 چون فراز آمد
 در سایه گاه دیوار
 به سنگینی
 یله داد

و کودکان
 شادی کنان
 گرد بر گردش ایستادند
 ابره رسم دیرین
 خورجین کهنه را
 گره بگشاید
 و جیب و دامن ایشان را همه
 از گوجه سبز و سیب سرخ و
 گردوی تازه بیاکند^(۳۷)

تشخیص به این صورت تفصیلی و
 گسترده نه تنها برای اشیاء محسوس، بلکه
 برای امور غیر محسوس و ذهنی نیز
 نمونه‌های متعدّد دارد؛ مثلاً «اندوه» به
 هیئت یک موجود انسانی در می‌آید و از یک
 مفهوم ذهنی تا حد موجودی عینی با گوشت
 و پوست و خون و احساس، تعالی پیدا
 می‌کند:

و چندان که باز پسین شعله شهپرهاشان
 در آتش مغربی خاکستر شود
 اندوه را ببینی
 با سایه درازش
 که هم پای غروب:
 لغزان لغزان
 به خانه در آید



نیست بلکه در شعر سنت گرایان معاصر نیز دیده می شود؛ مانند دماوندیه ملک الشعراء بهار و سخن گفتن شهریار با کوه حیدرپاها.

امروز از این باور قدیمی و اسطوره ای، برای مخیل و مؤثر کردن کلام ادبی استفاده فراوان می کنند. در علم «بیان سنتی»، همه این موارد را تحت عنوان «استعاره مکتبیه» تخیلیه می شناسند، حال آن که در برخی موارد چنین تعبیری صدق نمی کند؛ مثلاً وقتی شاعر می گوید:

ای شب تشنه! خدا کجاست؟^(۴۳)

اسناد تشنگی به شب از مقوله «آنیسم» یا «جاندار انگاری» است. چرا که شب موجود زنده ای انگاشته شده است که می تواند تشنه یا سیراب باشد. همین حالت در شعرهای زیر نیز وجود دارد:

به ایوان می روم و انگشتانم را

بر پوست کشیده شب می کشم^(۴۴)

یا:

مرگ گاهی ریحان می چیند

گاه در سایه نشسته است

به ما می نگرد^(۴۵)

یا:

سلام ای شب معصوم! ...

که در کنار جویبارهای تو ارواح بیدها

ارواح مهربان تیرها را می بویند^(۴۶)

در این شعر، «شب» و «بید» و «تبر» موجوداتی جاندار هستند. بید که باید از تبر متنفر باشد، او را مهربان می یابد؛ زیرا شاعر در موقعیتی (شبی) است که گناهان را بخشیده است و از تبر نفرتی ندارد. آری در زبان شعر، سنگ و کوه و شب ... دارای روان مخصوص به خود هستند و از این روست که

در ادبیات

می توان غیرجاندار را

مخاطب قرار داد. چنان که شاعر با آب و

درخت و شاخه و ستاره سخن می گوید:

ای آب روشن

ترا با معیار عطش می سنجم^(۴۷)

یا:

نخل من ای واحه من

در پناه شما چشمه سار خنکی هست

که خاطر ه اش

عریانم می کند^(۴۸)

یا:

ای ستاره ها چه شد که در نگاه من

دیگر آن نشاط و نغمه و ترانه مرد^(۴۹)

و:

اینک ای شاخه نزدیک از سر انگشتم پروا

مکن^(۴۹)

همان طور که در این بررسی اجمالی

ملاحظه فرمودید، شعر معاصر شعری است

با بینشی جدید و ذهنیتی متشکل که در آن

ادراک عمیق از روح زمانه و انسان امروز و

محیط پیرامونش متجلی است. شعر امروز

شعری است صمیمانه، نه فاضلانه و ادیبانه

و زبان آن زبانی است عاطفی و مؤثر که بوی

صداقت و صمیمیت از آن به مشام می رسد.

از سوی دیگر، زبان این شعر ادبی است (اما زبان ادبی امروز) با واژگان و اصطلاحاتی که هر یک بار معنایی خاصی را به دوش می کشند و برخی جنبه سمبلیک دارند. گاه نیز دور پردازی های خیال شاعر، در قالب بیانی موجز و غیرمستقیم شکل می گیرد که با معیارهای ادب سنتی، قابل قیاس و انطباق نیست. از این روست که شعر معاصر برای برخی از اذهان مأنوس به شعر کلاسیک، مبهم و ناآشنا جلوه می کند.

کتاب نامه

۱- سپورنامداریان، تقی، سفر

درمه، تأملی در شعر احمد شاملو،

انتشارات نوروز، ۱۳۷۴.

۲- ترابی، ضیاءالدین، سهرابی

دیگر، نشر دنیای نو، ۱۳۷۵.

۳- حقوقی، محمد، چهره های

شعر امروز، چاپخانه دانش امروز،

۱۳۵۰.

۴- حقوقی، محمد، شعر زمان ما،

احمد شاملو، انتشارات نگاه، ۱۳۶۸.

۵- حقوقی، محمد، شعر زمان ما،

اخوان ثالث، انتشارات نگاه، ۱۳۷۱.

۶- حقوقی، محمد، شعر زمان ما،

سهراب سپهری، انتشارات نگاه،

۱۳۷۲.

۷- حقوقی، محمد، شعر زمان ما،

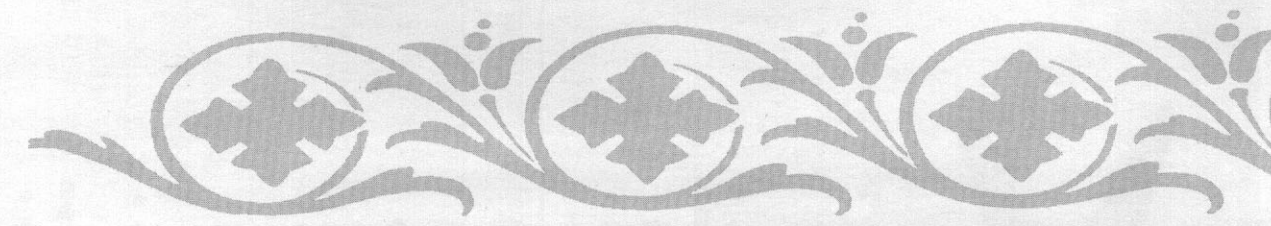
فروغ فرخزاد، انتشارات نگاه، ۱۳۷۲.

۸- حقوقی، محمد، شعر نواز

آغاز تا امروز، چاپخانه سپهر،

۱۳۵۷.

۹- دستغیب، عبدالعلی، نگاهی به



- ۲۵۸-۱۶- احمد شاملو، هوای تازه، ص ۲۸۳.
- ۳۱- همان، فروغ فرخزاد، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، ص ۲۶۴.
- ۲۶۵-۳۲- همان، ص ۲۶۵.
- ۳۳- محمد حقوقی، شعر زمان ما، فروغ فرخزاد، فتح باغ، ص ۲۴۷.
- ۳۴- همان، مجموعه وهم سبز، ص ۲۴۱.
- ۳۵- سهراب سپهری، هشت کتاب، صدای پای آب، ص ۲۸۰.
- ۳۶- همان، ص ۲۸۹.
- ۳۷- محمد حقوقی، شعر زمان ما، احمد شاملو، ص ۱۸۹.
- ۳۸- احمد شاملو، مرثیه های خاک، ص ۹۹.
- ۳۹- محمد حقوقی، شعر زمان ما، احمد شاملو، ص ۲۵۱.
- ۴۰- همان، ص ۱۸۳.
- ۴۱- سهراب سپهری، هشت کتاب، ص ۳۶۴.
- ۴۲- سهراب سپهری، هشت کتاب، ص ۲۷۶.
- ۴۳- محمد حقوقی، شعر زمان ما، فروغ فرخزاد، ص ۲۹۷.
- ۴۴- سهراب سپهری، هشت کتاب، ص ۲۹۶.
- ۴۵- محمد حقوقی، شعر زمان ما، فروغ فرخزاد، ص ۲۶۶.
- ۴۶- محمد حقوقی، شعر زمان ما، احمد شاملو، ص ۱۴۶.
- ۴۷- همان، ص ۱۴۶.
- ۴۸- محمد حقوقی، شعر زمان ما، فروغ فرخزاد، ص ۹۰.
- ۴۹- سهراب سپهری، هشت کتاب، ص ۱۵۸.

- مهدی اخوان ثالث، انتشارات مروارید، ۱۳۷۳.
- ۱۰- شمیسا، سیروس، نگاهی به سهراب سپهری، انتشارات مروارید، ۱۳۷۲.
- ۱۱- شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ فرخزاد، انتشارات مروارید، ۱۳۷۲.
- ۱۲- سپهری، سهراب، هشت کتاب، شرکت چاپ گلشن، ۱۳۷۴.
- ۱۳- سیاهپوش، حمید، باغ تنهایی، چاپخانه امور، ۱۳۷۲.

پانوشت ها:

- 1. Defamiliarization
- ۲- بابک احمدی، ساختار و تأویل متن، ۴۷/۱
- ۳- محمد رضا شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ص ۲.
- ۴- سهراب سپهری، هشت کتاب، ص ۳۹۶.
- ۵- اخوان ثالث
- ۶- فروغ فرخزاد
- ۷- احمد شاملو
- ۸- سهراب سپهری
- ۹- محمد حقوقی، فصل های زمستانی
- 10. Personification
- 11. Animism
- ۱۲- احمد شاملو، هوای تازه، ص ۸۰.
- ۱۳- احمد شاملو، هوای تازه، ص ۴۱.
- ۱۴ و ۱۵- احمد شاملو، هوای تازه، ص ۷۵.

